



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس
موضوع جزئی: الجهة الثانية: فی اشتراط كونها مما حواه العسكر او عدم اشتراطه مصادف با: ۲۳ ربیع الثانی ۱۴۳۵
سال چهارم
جلسه: ۷۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در استدلال به طائفه ثانیه از روایاتی است که بر اختصاص خمس به غنائم منقوله مورد استناد قرار گرفته روایات طائفه دوم را در جلسه گذشته بیان کردیم و تقریب استدلال به این روایات بیان شد؛ ظاهر این روایات این بود که اراضی که از راه قهر و غلبه بدست مسلمین فتح می‌شوند، ملک همه مسلمین است و امام و ولی هر گونه که صلاح بداند، می‌تواند عوائد آنها را در جهت مصالح اسلام و مسلمین صرف کند.

این معنی که حکم نسبت به همه اراضی شده و اینکه امام می‌تواند همه این اراضی را در راه اسلام صرف بکند و همه این اراضی متعلق به مسلمین است نه فقط چهار پنجم آن، حاکی از این است که خمس به اراضی تعلق نمی‌گیرد. پس این روایات مقید اطلاق آیه و عموم روایات و به خصوص روایت ابی بصیر هستند لذا نتیجه ملاحظه این روایات در مقایسه با اطلاقات ادله خمس، این است که خمس فقط در غنائم منقوله ثابت می‌شود و غیر منقولات را در بر نمی‌گیرد.

بررسی طائفه دوم روایات:

این استدلال به نظر ما ناتمام و مبتلا به چند اشکال است:

اشکال اول:

اشکال اول این است که این طائفه از روایات اساساً در مقابل اطلاق آیه خمس و روایاتی که خمس را به نحو مطلق ثابت می‌کنند، نیستند چون اساساً این روایات در مقام بیان نفی ملکیت از مقاتلین و یا کسانی که این زمین‌ها در اختیار آنهاست و یا به آنها داده شده تا کار بکنند و عوائدش را در اختیار حاکم بگذارند، می‌باشد.

به عبارت دیگر وقتی مجموع این روایات ملاحظه می‌شود همه تأکید می‌کنند این ملک همه مسلمین است و کسی حق ندارد این را بفروشد لذا در بعضی روایات ملاحظه فرمودید امام با تعجب به سائل می‌فرماید: چه کسی این زمین‌ها را می‌فروشد؟ این روایات در واقع برای نفی توهم ملکیت مقاتلین نسبت به این زمین‌هاست و اینکه کسی گمان نکند این زمین‌ها مثل سایر غنائم در اختیار مقاتلین قرار می‌گیرد و بین آنها تقسیم می‌شود. و همچنین برای نفی توهم ملکیت کسانی است که بر روی این زمین‌ها کار می‌کنند.

پس اساساً این روایات در مقام بیان اینکه همه این زمین‌ها مربوط به مسلمین است یا چهار پنجم آن مال مسلمین است، نیست بلکه اصل ملکیت مسلمین بر این اراضی و عدم تعلق این اراضی به اشخاص خاص منظور این روایات است.

آنگاه اگر از این جهت در مقام بیان نبودند دیگر نمی‌توان به آنها استدلال کرد که ظاهر این روایات این است که همه‌اش مال مسلمین است نه چهار پنجم آن پس دیگر خمس ندارند؛ چون این دو با هم فرق می‌کند؛ گاهی در مقام نفی ملکیت زید از این زمین و تعلق این زمین به عمرو گفته می‌شود این زمین مال عمرو است و غرض فقط نفی ملکیت زید است گاهی هم مقام، مقام بیان مقدار ملکیت عمرو بر این زمین است. مقام اول با مقام دوم متفاوت است شما وقتی می‌گویید این زمین مال عمرو است و می‌خواهید بگویید زید در اینجا هیچ نقشی ندارد این منافات ندارد که عمرو که به عنوان مالک این زمین معرفی شده در این زمین شریک هم داشته باشد.

لذا مقام خیلی مهم است؛ وقتی در این روایات گفته می‌شود این اراضی ملک مسلمین است اصلاً نظر به این جهت ندارند که همه آن مال مسلمین است یا چهار پنجم بلکه مقام نفی ملکیت دیگران و اشخاص خاص و مقاتلین و امثال آن است. اما اینکه آیا همه این اراضی قبل اخراج الخمس یا این اراضی بعد اخراج الخمس متعلق به جمیع مسلمین است این روایات ناظر به آن جهت نیست.

به عبارت دیگر نسبت این روایات با دلیل خمس به تعبیر محقق عراقی نسبت دلیل موضوع به دلیل حکم است؛ مرحوم محقق عراقی تعبیرشان این است که: «نسبة هذا الدليل بالاضافة الى دليل الخمس كنسبة ما تكفل لبيان الموضوع و حكمه»^۱.

پس در واقع اگر بخواهیم نسبت این طائفه از این روایات را با دلیلی که خمس را به نحو مطلق ثابت می‌کند، بیان کنیم، این گونه می‌گوییم: دلیل خمس اثبات می‌کند خمس را در هر ملکی به نحو مطلق چه ملک شخص باشد و چه ملک عامه مسلمین باشد و چه منقول باشد و چه غیر منقول باشد ولی این طائفه از روایات فقط ملکیت مسلمین را نسبت به این زمین‌ها ثابت می‌کند و لا غیر پس بعد از ثبوت ملکیت مسلمین نسبت به این اراضی دلیل خمس اثبات می‌کند خمس را در همین ملک متعلق به همه مسلمین.

نتیجه: پس اطلاعاتی که گفتیم (از اطلاعات آیه و روایات) با این طائفه از روایات مقید نمی‌شود و خمس حتی در اراضی هم با این بیان ثابت می‌شود.

سؤال: ما می‌توانیم این گونه بگوییم که آیه می‌گوید اموالی که ملکیت در آن ثابت شده باشد متعلق خمس است ولی این روایات می‌گویند برای اراضی و غیر منقولات ملکیتی ثابت نیست تا متعلق خمس باشند.

استاد: اولاً: آیا این اراضی ملک عنوان عامه مسلمین هست یا نه؟ ملک شخصی نیست ولی عنوان جمیع المسلمین به عنوان مالک این زمین‌ها شناخته می‌شود پس اصل ملکیت ثابت می‌شود فرقی این است که در آنجا ملک شخصی است و اینجا ملک شخصی نیست آیا دلیل خمس، خمس را فقط در ملک شخصی ثابت می‌کند؟ ما چنین دلیلی نداریم که خمس را فقط در ملک شخصی ثابت کند. پس اولاً درست است که خمس به ملک تعلق می‌گیرد ولی این ملک مقید به اینکه اضافه به یک شخص داشته باشد، نیست و هر آنچه ملک است متعلق خمس است اعم از اینکه ملک اشخاص باشد یا ملک عامه مسلمین باشد.

۱. شرح تبصرة المتعلمين، ج ۳، ص ۱۷۳.

ثانیاً؛ اینکه فرمودید اینجا دارد ملک را برای مسلمین ثابت می‌کند در حالی که در مورد غنائم منقول ادعا نمی‌کند که اینها ملک مقاتلین است بلکه می‌گوید بعد اخراج الخمس یقسم بین المقاتلین؛ بین این دو فرق است در این روایات در واقع دارد بیان می‌کند که اینها ملک للمسلمین و کأنّ از این می‌توانیم استفاده بکنیم که بدون خمس، ملک مسلمین شده و آنها بعد الخمس ملک مسلمین می‌شوند. در مورد غنائم منقول گفته می‌شوند این غنائم منقول خمس آن داده می‌شود و بعد بین مقاتلین تقسیم می‌شود یعنی بعد اخراج الخمس ملک می‌شوند یعنی در واقع دو اشکال فرمودید که هر دو را پاسخ دادیم. پس یک اشکال این است که خمس به ملک شخصی تعلق می‌گیرد و اراضی ملک عامه مسلمین است لذا خمس به آن تعلق نمی‌گیرد پاسخ آن این بود که ادله خمس به هیچ وجه دلالت بر ثبوت خمس در خصوص چیزهایی که ملک شخصی هستند نمی‌کند و هر آنچه که ملک است متعلق خمس است اعم از اینکه ملک اشخاص حقیقی باشد یا ملک یک عنوان عام باشد. اشکال دوم این است که این روایات دارد بیان می‌کند که اراضی از ابتدا مال مسلمین هستند و وقتی ملک مسلمین شدند دیگر خمس ندارد اما در مورد غنائم منقول نگفته که ملک و متعلق بالمقاتلین و الغانمین بلکه گفته خمس اخراج شود و بعد مابقی بین مقاتلین تقسیم شود پس در منقولات خمس هست و در غیر منقولات خمس نیست. پاسخ این هم معلوم است که اساساً چنانچه در پاسخ اشکال اول گفتیم تا ملک نباشد خمس معنی ندارد و فرق هم نمی‌کند غنیمت به ملکیت مقاتلین در می‌آید در صورتی که غنائم منقول باشند و به ملکیت عامه المسلمین در می‌آیند در صورتی که غنائم غیر منقول باشند. اول باید ملکیت محقق بشود بعد دستور به اخراج خمس داده می‌شود اخراج الخمس در طول ملکیت است؛ معنی ندارد هنوز کسی مالک نشده، خمس پردازد. در غنائم منقوله صریحاً دستور به اخراج خمس داده شده و در غنائم منقول به صراحت دستور به اخراج خمس داده نشده ولی ما از اطلاعات ادله خمس استفاده می‌کنیم که در غنائم غیر منقول و اراضی هم خمس هست و این روایات اساساً وقتی مطرح می‌کند که این اراضی متعلق به مسلمین است مقام آن مقام بیان نفی توهّم ملکیت است از مقاتلین یا کسانی که روی این اراضی کار می‌کنند. بنابراین اشکال به این طائفه از روایات وارد است.

اشکال دوم:

در اشکال دوم در واقع یک هدف تعقیب می‌شود و آن اینکه نفی بشود تقیید اطلاق آیه خمس و روایات مطلقه دال بر ثبوت خمس به وسیله این روایات یعنی هدف این است که گفته شود ادله ثبوت خمس مطلقاً به واسطه این روایات تقیید نمی‌شود.

تقیید در چه صورتی ممکن است؟ در چه صورتی تخصیص پیش می‌آید؟ وقتی بین عام و خاص نسبت عموم و خصوص مطلق باشد؛ اگر گفتیم اکرم العلماء و بعد گفتیم لا تکرّم الفساق من العلماء اینجا این دلیل دوم مخصص دلیل اول است اما اگر نسبت دلیل دوم با دلیل اول نسبت عموم و خصوص مطلق نباشد، این دیگر نسبت به آن مخصص محسوب نمی‌شود. در مطلق و مقید هم همین گونه است یک دلیل وقتی می‌تواند مقید دلیل مطلق باشد که نسبت اینها مثل نسبت عام و خاص مطلق باشد. پس در تقیید و تخصیص نسبت دلیل مطلق و دلیل مقید و نسبت دلیل عام و دلیل خاص باید عموم و خصوص مطلق باشد اگر این چنین بود تقیید و تخصیص صورت می‌گیرد.

اما در ما نحن فیه این چنین نیست؛ در ما نحن فیه نسبت این دو دلیل نسبت عموم و خصوص مطلق نیست بلکه نسبت عموم و خصوص من وجه است یعنی بین اطلاق آیه یا روایاتی مثل روایت ابی بصیر که خمس را به نحو مطلق ثابت می‌کند چه در منقولات و چه در غیر منقولات و بین این طائفه از روایات که دلالت می‌کند بر اینکه اراضی مسلمین هستند، هر دو تا اطلاق دارند هم ادله خمس اطلاق دارد و هم این طائفه دوم از روایات که دلالت می‌کند بر اینکه اراضی ملک مسلمین هستند وقتی هر دو اطلاق داشت دیگر نمی‌تواند یکی مقید دیگری باشد حال به چه دلیل ادعا می‌کنیم هر دو اطلاق دارند؟ هر کدام از جهتی اطلاق دارند دلیل خمس از یک جهت عام است و از یک جهت مطلق است و آن هم این جهت است که خمس را در منقول و غیر منقول ثابت می‌کند خمس طبق ادله عامه هم شامل منقولات می‌شود و هم غیر منقولات پس یک اطلاقی از این جهت دارد. این روایات هم از یک جهت دیگری اطلاق دارد و آن اینکه در واقع ملکیت را نسبت به همه مال اثبات می‌کند یعنی هم مقدار خمس را در بر می‌گیرد و هم غیر آن را.

به عبارت دیگر دلیل خمس (آیه یا روایت) می‌گوید هر غنیمت جنگی متعلق خمس است چه منقول باشد و چه غیر منقول، و خمس را در اراضی و غیر اراضی ثابت می‌کند ولی ادله خمس فقط ناظر به یک پنجم از اموال است، این طائفه از روایات از یک جهت دیگری مطلق و شامل عام است چون این روایات دلالت می‌کند بر اینکه همه اراضی ملک للمسلمین است اینک می‌گوید جمیع الاراضی دیگر سخن از یک پنجم نیست که خمس آن باید داده شود و چهار پنجم تقسیم شود بلکه اینجا می‌گوید همه مال مسلمین است پس هم مقدار خمس را در بر می‌گیرد و هم غیر آن را یعنی شامل همه مال است، در حالی که ادله خمس شامل همه مال نبود.

پس دلیل خمس از این جهت که هم شامل منقول می‌شود و هم شامل غیر منقول عام است اما از یک جهت خاص است و آن هم این است که اختصاص به مقدار خمس دارد پس عامٌ من جهةٍ و خاصٌ من جهةٍ (عامٌ لجهة الشمول للمنقول و غیر المنقول و خاصٌ لجهة اختصاصه بالخمس) و در مقابل این طائفه از روایات عامٌ من جهةٍ و خاصٌ من جهةٍ (عامٌ من جهة شموله لجمیع المال و دیگر فقط مربوط به یک پنجم و خمس نیست و خاصٌ من جهة اختصاصه بغیر المنقولات).

اگر نسبت بین دو دلیل عموم و خصوص من وجه شد آنگاه نمی‌توانیم یک دلیل را بر دلیل دیگر مقدم کنیم و نمی‌تواند یک دلیل مقید یا مخصص دلیل دیگر باشد. البته اینکه چه باید کرد بین دو دلیلی که نسبت بین آنها نسبت عام و خاص من وجه است، بحث دیگری است عمده این است که ما در مقام اشکال به استدلال به طائفه اولی می‌گوییم این طائفه اولی نمی‌تواند مقید عموم ادله خمس باشد چون نسبت این طائفه از روایات با ادله خمس نسبت عموم و خصوص من وجه است و جایی که بین دو دلیل نسبت عموم و خصوص من وجه باشد لاجه لتقید احد الدلیلین بدلیل آخر هیچ وجهی ندارد که ما یکی از این دو دلیل را بر دیگری مقدم بکنیم و بگوییم این چون مقید و مخصص است مقدم می‌شود.

خلاصه اشکال:

همه تلاش مستدل این بود که بگوید این روایات حاکم بر ادله خمس است؛ درست است که ادله خمس مطلق است و می‌گوید هم منقول و هم غیر منقول خمس دارد اما این روایات در مقابل آن علم می‌شود و می‌گوید غیر منقول خمس ندارد. ما در اشکال دوم می‌گوییم این روایات نمی‌تواند مقید عموم ادله خمس باشد چون تقیید و تخصیص در صورتی

است که نسبت دو دلیل عموم و خصوص مطلق باشد در حالی که نسبت این دو دلیل عموم و خصوص من وجه است و دو دلیلی که نسبت‌شان عموم و خصوص من وجه است نمی‌توانند هیچ کدام دیگری را مقید کنند.

بحث جلسه آینده: این اشکالی است که به استدلال به طائفه ثانیه وارد شده لکن پاسخ‌هایی به این اشکال داده شده که باید در جلسه آینده به بررسی این پاسخ‌ها پردازیم و ببینیم حق در مسئله چیست. اینجا یک پاسخی محقق خوئی^۱ داده‌اند و پاسخ دیگری مرحوم شهید صدر^۲ داده که هیچ کدام از این دو به نظر ما وارد نیست که إن شاء الله بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. المستند فی شرح العروة، کتاب الخمس، موسوعة، ج ۲۵، ص ۸.

۲. اقتصادنا، ص ۷۴۰.